

از عمومی شدن حقوق خصوصی تا خصوصی شدن حقوق عمومی: مشروعیت و قلمرو مداخله دولت در اندیشه هابرماس

دکتر علی مشهدی^۱

چکیده

مبنا، قلمرو، گستره و نحوه مداخله دولت در شئون اجتماعی و اقتصادی از بنیادی‌ترین مسائل حقوق عمومی است. سه نظریه کلاسیک‌ها، دولت‌های رفاهی و نئوکلاسیک در حقوق عمومی اقتصادی در همین راستا شکل گرفته‌اند. در تحلیل رویکرد انتقادی هابرماس و با توجه به رابطه مشروعیت و مداخله، دولت مدرن لیبرال در وضعیت متناقض‌نما قرار دارد؛ یعنی نه می‌تواند در حوزه عمومی مداخله کند و نه لزوماً از مداخله دست شوید. سعی در به حداکثر رساندن مشروعیت به‌عنوان یک اصل عقلانی حقوقی-سیاسی را می‌توان در قالب دو مفهوم «عمومی شدن حقوق خصوصی» و «خصوصی شدن حقوق عمومی» قرار داد. هابرماس در آثار متعدد خود به‌ویژه در کتاب «بحران مشروعیت» نشان داده است که چگونه نظام‌های مبتنی بر لیبرال دموکراسی فرایند خصوصی شدن حقوق عمومی اتفاق افتاده است و خطر تزلزل نظم اقتصادی سرمایه‌داری به کسری مشروعیت و البته عمومی شدن حقوق خصوصی یا گاهی خصوصی شدن حقوق عمومی منجر می‌شود. این نوشتار ضمن بررسی و معرفی اندیشه حقوقی-سیاسی هابرماس به تحلیل نظریه وی در زمینه رابطه مشروعیت و قلمرو مداخله در دولت‌های سرمایه‌داری به‌عنوان بحثی محوری در فلسفه حقوق عمومی و اساسی معاصر پرداخته است.

کلیدواژگان

بحران مشروعیت، خصوصی شدن حقوق عمومی، دموکراسی لیبرال، عمومی شدن حقوق خصوصی، فلسفه حقوق عمومی، نظریه انتقادی در حقوق عمومی.

۱. استادیار گروه حقوق عمومی دانشکده حقوق دانشگاه قم Email: mashadiali@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۲/۱۵

مقدمه

از زمان شکل‌گیری حقوق عمومی، توجیه‌پذیری، قلمرو و نحوه مداخله دولت در حوزه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی همواره به‌عنوان یک بحث بنیادین مطرح بوده است. به گونه‌ای که می‌توان گفت مدل حقوق عمومی در هر کشور تابعی از میزان مداخله دولت به‌شمار می‌رود (قربانپور، ۱۳۹۲: ۱۰؛ دومشیل و پی‌یر، ۱۳۷۶: ۴۷). در رویکرد انتقادی هابرماس رابطه مستقیمی میان مفهوم مداخله و مشروعیت وجود دارد.

بخش عمده رویکردهای انتقادی در مباحث کلامی و فلسفی حقوق عمومی را نیز باید در آثار فیلسوفان مکتب فرانکفورت (Frankfurt School) جست‌وجو کرد. هابرماس شاخص‌ترین نظریه‌پرداز این مکتب به‌شمار می‌رود. این فیلسوف و نظریه‌پرداز آلمانی معاصر علاوه بر پرداختن به مسائل مربوط به «حوزه عمومی» به مسئله «مشروعیت» و بحران آن در جوامع سرمایه‌داری مدرن نیز پرداخته است.

شاخص‌ترین تأثیر نظریه وی در حقوق عمومی در مفهوم و قلمرو متعارض و متناقض مداخله دولت در جوامع مدرن ظاهر می‌شود. برایند نظریه وی در حقوق عمومی در فرایند «عمومی شدن حقوق خصوصی» و «خصوصی شدن حقوق عمومی» است. امری که گاهی از منظر سیاسی به تزلزل مرز حقوق عمومی و خصوصی منجر می‌شود (گرچی، ۱۳۸۸: ۳۲). او در کتاب خود با عنوان «بحران مشروعیت» (Crise de légitimation) که در سال ۱۹۷۳ منتشر کرد، به مسئله بحران و بحران مشروعیت و جنبه‌های آن در جوامع سرمایه‌داری مدرن و متأخر (Late capitalism) پرداخت. وی در کاوش‌های عمیق خود در زمینه روابط شهروندان در نظام سرمایه‌داری، مسئله بحران مشروعیت را در چارچوب منطقی تحلیل می‌کند و به مسائل مربوط به بحران مشروعیت در نظام‌های سرمایه‌داری غربی می‌رسد. وی نشان می‌دهد که چگونه حوزه عمومی لیبرالی که در آن اندیشه‌ها آزادانه مطرح می‌شوند، تحت تأثیر شرایط سرمایه‌داری جدید به‌ویژه با یاری گرفتن از ابزار جدیدی به نام «صنعت فرهنگ» (Culture Industry) رو به نابودی نهاده و چگونه این جریان زمینه بحران هویت و عقلانیت را به حوزه اقتصادی و از آنجا به حوزه مشروعیت منتقل می‌کند.

از منظر هابرماس مدل حقوق عمومی در جوامع مدرن، با وضعیت متناقض‌نما در میزان و قلمرو مداخله دولت مواجه است؛ به این نحو که دولت ناچار است گاهی مداخله و گاهی نیز از مداخله دست‌نویسد. در مقاله ذیل علاوه بر نگاهی گذرا به فلسفه سیاسی و اجتماعی یورگن هابرماس، به نقد، معرفی و بررسی منطق درونی نظریات وی در زمینه مشروعیت دولت‌ها و نظام سیاسی به‌ویژه در دموکراسی‌های معاصر با ایده اسپرینگر می‌پردازیم و «مشروعیت» را به‌عنوان موضوعی بنیادین در مباحث حقوق عمومی و در نظریات وی تحلیل و ارزیابی می‌کنیم (اسپرینگر، ۱۳۷۰: ۴۱).

شکل‌گیری رویکرد انتقادی و تأثیر آن بر قلمرو حقوق عمومی

رویکردهای انتقادی در حقوق عمومی را باید در اندیشه کسانی چون هورکهایمر، Max (Horkheimer) مارکوزه (Herbert Marcuse) و هابرماس جست. هر کدام از فیلسوفان مکتب انتقادی بر یک موضوع محوری متمرکز شده‌اند. مفهوم محوری هابرماس نیز «مشروعیت» است. مشروعیت مفهومی است که بر میزان مداخله یا عدم مداخله دولت در جامعه تأثیر می‌گذارد. در ادامه به تأثیر رویکرد انتقادی هابرماس در حقوق عمومی آلمان اشاره می‌شود، سپس تأثیر بحران مشروعیت در دولت‌های لیبرال سرمایه‌داری بررسی خواهد شد.

۱. رویکرد انتقادی هابرماس در حقوق عمومی

هابرماس آخرین بازمانده «مکتب فرانکفورت» (Ecole de Francfort) است. وی بیش از همه اعضای مکتب فرانکفورت به صورت‌بندی «نظریه انتقادی» علاقه فراوانی نشان داد. «هابرماس در عین نگاه انتقادی به جامعه جدید، به آینده آن امید بسته است. او بر این باور است که جامعه جدید با وجود اینکه اسیر مصایبی خودساخته گشته، اما در آن ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های لازم برای برون‌رفت از بحران‌ها نیز وجود دارد» (پرهیزکار، ۱۳۸۳: ۳۶).

با توجه به زمینه‌ها و تلاش‌های فکری هابرماس، وی را می‌توان تأثیرگذارترین فیلسوف معاصر آلمان معرفی کرد. حقوق عمومی معاصر آلمان Öffentliches Recht نیز بی‌تأثیر از اندیشه‌های وی نبوده است (Pünder & Waldhoff, 2014: 49). فضایی که وی در آن زندگی می‌کرد و تحولات تاریخی که در زندگی خود شاهد آن بود، وی را مستعد پرسش و پژوهش‌های بنیادین در جوامع سرمایه‌داری مدرن کرد. وی بحرانی را که مارکس به آن می‌اندیشید، به گونه‌ای دیگر مطرح کرد و به جای توجه به ساختارهای صرفاً اقتصادی و ظاهری، مسئله فرهنگ، رسانه و گفتمان‌های عقلانی و بحران‌های نوظهور را نیز در جوامع سرمایه‌داری بررسی و تحلیل کرد. به همین سبب فهم هابرماس و آرای وی سخت به زمان، مکان و فضای فکری وابسته است که او در آن تنفس می‌کرد.

هابرماس نظریه لومان را که مطابق آن اصولاً در جوامع سیاسی پیچیده کنترل و نظارت دموکراتیک ناممکن است، نقد می‌کند. لومان «برنامه‌ریزی جامع غیرمشارکتی» را که مصون از نفوذ باشد، تنها الگوی قابل قبول از حیث اجرایی در جوامع کنونی می‌داند (هریسون، ۱۳۷۹: ۲۷). نظریه هابرماس و لومان در خصوص منطق روابط سیاسی و حقوقی بیانگر «تقابل» دو در اندیشه و شکل‌گیری دو حوزه جداگانه در زمینه نسبت میان حقوق، سیاست، متافیزیک و از همه مهم‌تر منبع قانونی مشروعیت سیاسی در فلسفه سیاسی معاصر آلمان است (Thornhill, 2007: 314).

در نظر وی وقتی «حقوق مشروع» شکل نگرفته باشد، امکان اعمال «قدرت سیاسی مشروع» نیز وجود ندارد، به عبارت دیگر «حقوق مشروع» (Legitimate law) امکان اعمال «قدرت مشروع» (Legitimate power) را فراهم می‌آورد. «امر مشروع باید منطبق بر حقوق مردم و عدالت و انصاف نیز باشد و سنت‌ها و ارزش‌های فرهنگی حاکم بر جامعه را در خود جای دهد. بدین ترتیب مشروعیت یک رژیم، ناشی از هویت ارزشی و قانونی آن است (موسوی، ۱۳۷۷: ۱۱۲). در این دیدگاه هرچند می‌توان رابطه‌ای مستقیم میان این دو گزاره برقرار کرد، هابرماس حقوق مشروع را مقدم بر قدرت مشروع می‌داند.

۲. بحران مشروعیت و تأثیر آن بر قلمرو حقوق عمومی

مفاهیم «مشروعیت» (Légitimité) و «مشروعیت سیاسی» (Légitimité Politique) از بنیادی‌ترین واژه‌های پرکاربرد و جنجالی در حوزه مطالعات حقوق و علوم سیاسی‌اند. این واژه در حقوق اغلب به معنای آنچه «مطابق با قانون» به معنای عام است، کاربرد دارد. بنابراین «از دیدگاهی، مشروعیت» در فرهنگ سیاسی مترادف با قانون است، زیرا آن چیزی مشروع است که «قانونی» باشد» (همان). در علوم سیاسی این عنوان صفت سیاسی به خود می‌گیرد و با مفهوم «حقانیت» در می‌آمیزد و منظور از آن عبارت است از توجیه عقلانی اعمال حکومت از سوی حاکم از یک سو و پذیرش عاطفی و عقلانی و قواعد اساسی قدرت از جانب شهروندان (یوسفی، ۱۳۸۱: ۱۲۰؛ مؤتمنی، ۱۳۸۴: ۴۰). به عبارت دیگر مشروعیت «پذیرش عمومی» حکومت، سیستم سیاسی و سیستم قانونی توسط اکثریتی از مردم است (قاضی، ۱۳۸۳: ۲۷۸؛ Cornelia: 2000: 86). بر این اساس مشروعیت از نظر آموزه‌های حقوق اساسی و عمومی دولت و نظام سیاسی، مشروعیت عنصری ضروری می‌نماید که دولت‌ها برای تأمین و تعمیم آن به تدارک زمینه‌ها، سیاست‌ها، سازمان‌ها و تشکیلاتی نیازمندند تا به گونه‌ای مشروعیت آنها را در نزد افکار عمومی «حداکثری» سازند.

هابرماس در کتاب بحران مشروعیت خود که به قول مایکل پیوزی رنگ و بوی مارکسیستی شدیدی دارد (پیوزی، ۱۳۷۹: ۱۰۲)، به بررسی مفهوم مشروعیت می‌پردازد و در ابتدای کتاب به تبیین معانی مختلف و مفهوم بحران و مفهوم مشروعیت توجه خاصی دارد. مشروعیت از نظر هابرماس به معنای تأیید و به رسمیت شناختن شایستگی یک نظم سیاسی است (نوذری، ۱۳۸۱: ۵۵۰). نظم سیاسی تا زمانی که مورد تأیید باشد، گفته می‌شود که آن نظام مشروعیت دارد.

از نظر وی «مشروعیت» ناظر بر جنبه‌هایی از قانونی بودن یک نظام سیاسی، نمایندگان آن، حوزه‌های فعالیت آنان، دستورها یا فرامین و احکام صادره از جانب

از عمومی شدن حقوق خصوصی تا خصوصی شدن حقوق عمومی: ... ۱۸۵

آنان است (Cornelia: 2000: 12). از این رو مشروعیت کیفیتی برخاسته از قوانین و قواعد رسمی، احکام و بیانیه‌های حقوقی و قضایی نیست، بلکه منشأ و خاستگاه مشروعیت عبارت از پذیرش یا قابلیت پذیرش اجتماعی و «حقانیت» یک امر به‌ویژه با عنایت به قضاوت ارزشی و هنجارهایی است که پذیرندگان یا تابعان آن امر رضایت، توافق و پذیرش کم و بیش فعلاً خود را در قبال آن اعلام می‌کنند» (نوذری، ۱۳۸۱: ۵۴۱) یا حداقل نسبت به آن اعتراضی ندارند (قاضی، ۱۳۸۳: ۲۷۸).

بحران (Crisis) که ابتدا در علم پزشکی کاربرد داشت و به مرحله‌ای از بیماری اشاره می‌کرد که براساس آن توانایی یا ناتوانی در مداوای بیماری موجود زنده مشخص می‌شد و هر گاه بیماری واگیردار موجود زنده را از وضعیت بهنجار و سالم دور می‌کرد، گفته می‌شد که وضعیت بحرانی حادث شده است (هابرماس، ۱۳۸۰: ۵۰). بعدها واژه بحران از علم پزشکی وارد مسائل سیاسی شد و بار و معنای سیاسی پیدا کرد (Edgar, 2006: 30). از نظر هابرماس تناقض‌هایی ساختاری در دل نظام سرمایه‌داری متأخر وجود دارد که تنها زمانی شناخته می‌شوند که بتوان ساختارهایی را که برای حفظ موجودیت آن اهمیت دارند، مشخص کنیم.

هابرماس با استفاده از «نظریه سیستم‌ها» (Systems theory) و با تحلیل و موشکافی روابط موجود در جوامع سرمایه‌داری مدرن معتقد است که زمینه‌های بحرانی‌ای را باید تصور کرد که با نبود کردن مشروعیت از درون به‌ظاهر ثابت نمای دموکراسی‌های لیبرال معاصر سر بر آورده و آنها را به چالش می‌کشند (هیوود، ۱۳۸۱: ۲۱۵). این وضعیت و زمینه‌های بحرانی از یک وضعیت حقوقی، اقتصادی و گفتمانی حاصل می‌شود.

از نظر هابرماس بحران‌ها به مثابه «اختلال‌های پایدار» (Persistent disturbances) در جریان یکپارچه‌سازی نظام‌ها ظهور پیدا می‌کنند. از این رو بحران در سطح جامعه یعنی آسیب مبانی اجتماعی ساختارهای اجتماعی و گرفتاری جامعه به حالت بی‌هنجاری و از بین رفتن ارزش‌های هدفمند (Goal values) و گسیختگی در سنت و نابودی کارکردهای یکپارچه‌کننده نظام و به‌وجود آمدن و شیوع گفتمان‌های انتقادی.

با توجه به برداشت هابرماس از مشروعیت که اغلب ناظر بر مشروعیت نظم حقوقی- سیاسی است، باید گفت که این بحران، مبین آن است که مشروعیت برای دولت‌ها یک «داعیه اعتباری» (Validity claim) و نه امری ذاتی است. بر این اساس داعیه اعتباری حاکی از اعتبار، اقتدار، هنجاری بودن، ارزشمند بودن یا عدم آنهاست. وی بحران‌هایی را که ممکن است در درون نظام سرمایه‌داری سر برآورد، بر چند دسته تقسیم می‌کند که در رأس آنها می‌توان به بحران مشروعیت در سطح ساختارهای سیاسی- اجتماعی اشاره کرد (پیوزی، ۱۳۸۲: ۶۵).

این بحران به گفته هابرماس زمانی اتفاق می‌افتد که دولت ناتوان از مشروعیت‌بخشی به خود شود. از نظر هابرماس نظام سیاسی همزمان در معرض بحران‌های «درون‌داد» و «برون‌داد» قرار دارد. وی بحران «درون‌داد» را بحران عقلانیت می‌نامد. بحران عقلانیت نوعی بحران در سیستم است که یکپارچگی سیستم را تهدید می‌کند. بحران عقلانیت اساساً نوعی از دست دادن کنترل و نظارت محسوب می‌شود که نشان‌دهنده «تناقض‌های بنیادین» در جوامع سرمایه‌داری مدرن است. بر این اساس سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که در رأس آن دولت عهده‌دار امور است، قادر نیست الزامات نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را برآورده کند. امری که در نهایت به ایجاد اخلال و بی‌نظمی در دستگاه دولت و در فرایندی نامحسوس به سلب مشروعیت از او می‌انجامد. از این رو می‌توان گفت که این بحران درون‌داد در نهایت به بحران «برون‌داد» منجر می‌شود. از نظر هابرماس این بحران برون‌داد درست همین بحران مشروعیت است که نوعی بحران هویت اجتماعی نیز به‌شمار می‌رود (هاو، ۱۳۸۷: ۱۰۰).

بحران در حقوق عمومی: از خصوصی شدن حقوق عمومی تا عمومی

شدن حقوق خصوصی

میزان، قلمرو و مبانی مداخله دولت در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی مهم‌ترین چالش نظریه حقوق عمومی در یکصد سال اخیر بوده است. گذار از نظریه کلاسیک اقتصادی به دولت - رفاه و سپس افول آن و مجدداً ظهور نظریه‌های نئوکلاسیک در حقوق عمومی اقتصادی نمایانگر وضعیت بسیار غامض نظریه مداخله در حقوق عمومی است (هداوند، ۱۳۸۹: ۲۴). هابرماس با دقت در ماهیت دولت مدرن و نقد الگوی نئوکلاسیک به این نتیجه می‌رسد که دولت‌های مدرن همواره در تنظیم میزان، قلمرو و مبنای مداخله با چالش جدی مواجه‌اند.

تمایز هابرماس از سایر رویکردهای انتقادی در این امر نهفته است که وی بنیان نظریه خود را از مفهوم حقوقی-سیاسی «مشروعیت» آغاز می‌کند. از نظر هابرماس در حقوق عمومی معاصر دولت لیبرال اساساً دولتی است که مشروعیت «مشروط» خود را از حوزه خصوصی می‌گیرد و دولت در چنین جامعه‌ای به همین دلیل تأسیس می‌شود. اما در ایده ظهور «بحران مشروعیت» دولت مجبور است به‌منظور حفظ شکلی از اقتصاد سرمایه‌داری و حمایت توده به مداخله در حقوق دموکراتیک صاحبان مشاغل و کارفرمایان نیز بپردازد.

بنابراین دولت در وضعیتی قرار می‌گیرد که ناگزیر است برخی خواست‌های «هنجاری» و «مطلوب» شهروندان را زیر پا بگذارد تا بتواند برخی دیگر را برآورده کند، این در

حالی است که تمام این خواسته‌های هنجاری به یک اندازه در حفظ مشروعیتش نقش دارند (هاو، ۱۳۸۷: ۱۰۰). ظهور بحران در ساختارهای نهادین چنین قدرتی اجتناب‌ناپذیر است. این بحران نه به آن دلیل است که دولت می‌تواند به گونه‌ای عمل کند که بحرانی ایجاد نشود، بلکه برعکس بحران مشروعیت در چنین ساختاری امری ناخواسته و اجتناب‌ناپذیر است که تا حد زیادی به کارکردهای دولت در جوامع سرمایه‌داری مدرن وابسته است.

۱. ریشه‌ها و زمینه‌های بحران در حقوق عمومی

در نگاه هابرماس بحران ناشی از عوامل چندی است که دولت سرمایه‌داری مدرن با آن مواجه است. از نظر وی هرچند بحران مشروعیت تضادهای ساخت اجتماعی - اقتصادی را مشخص می‌کند، این جریان جلوه آشکاری از شیء‌شدگی و تسلط عقلانیت ابزاری به ضرر عقلانیت ارتباطی است (قادری، ۱۳۸۶: ۱۲۳). در تحلیل‌های هابرماس می‌توان ریشه‌های منجر به بحران مشروعیت را در عوامل ذیل خلاصه کرد:

الف) هابرماس ریشه اصلی بحران مشروعیت در جوامع سرمایه‌داری مدرن را در وهله نخست وجود تناقض‌ها یا به عبارتی «گرایش‌های متعارض» در طبقات مختلف می‌داند. به نظر می‌رسد ارائه این تحلیل از سوی هابرماس به شدت تحت تأثیر الگوی مارکس در خصوص تضاد طبقاتی موجود میان طبقه کارگر و سرمایه‌دار است؛ تأثیری که منطقی‌اً باید آن را به دوره نخست زندگی هابرماس پیوند داد.

بر این اساس دولت سرمایه‌داری در برابر دو نفع متعارض و متضاد قرار دارد؛ از یک طرف دولت مجبور است منافع طبقه سرمایه‌دار را برآورده کند و از الگوی مورد پذیرش آنها در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حمایت کند و از طرف دیگر باید وفاداری گروهی از مردم عادی را نیز به همراه داشته باشد که دقیقاً مستلزم اتخاذ سیاستی متفاوت و متعارض با منافع طبقه سرمایه‌دار است. ولی دولت چگونه می‌تواند هر دو نفع متضاد را قانع کند؟ این جریان در نهایت به صورت فرایند یا روندی رخ می‌نماید که طی آن به هر حال یک طرف منکر وجود مشروعیت است و طرف دیگر، مدعی وجود مشروعیت است و بر آن اصرار می‌ورزد (نوذری، ۱۳۸۱: ۵۵۰). اما دولت‌ها در جریان تضاد منافع موجود در جامعه در هر حال نیازمند کسب مشروعیت‌اند. بنابراین باید بتوانند با اجرای سیاست‌های متعدد و به نوعی «متناقض‌نما» (Paradoxical) مشروعیت خود را حداکثری سازند. برای مثال در عین مداخله نکردن در شئون اقتصادی و اجتماعی، شعار دخالت در بازار را به نوعی توجیه کنند یا در عین مداخله در بازار را به عنوان سیاست اصلی شعار عدم مداخله در شئون اقتصادی و اجتماعی توجیه کنند.

ب) از منظر هابرماس یگانه راه نظام‌های حقوقی از طریق دموکراسی و مشارکت فعال مردم است (Loughlin, 2010: 371). هابرماس معتقد است کشمکش بنیادی در جامعه سرمایه‌داری همچنان برخاسته از توزیع نابرابر ثروت در بین مردم است. لیکن با دخالت روزافزون دولت در تنظیم بازار و با اعطای حقوق مدنی و سیاسی به کل جمعیت نابالغ امکان کشمکش درباره مشروعیت به گونه‌ای طبیعی و منطقی افزایش می‌یابد (هولاب، ۱۳۷۸: ۱۲۷).

دلیل این تحول ساده است؛ به این نحو که نمایندگان دولت اگرچه توسط همه مردم برگزیده شده‌اند، نماینده همه مردم نخواهند بود و باید با تأمین منافع اقتصادی بیشتر برای بخشی از جمعیت که همواره کوچک‌تر می‌شود، به فعالیت خود مشروعیت بخشند. مشروعیت از راه‌های گوناگون به دست می‌آید، از جمله حفظ دموکراسی بدون تحریک مشارکت توده‌ای، تبلیغ ایدئولوژی‌هایی که وفاداری توده‌ها را جلب می‌کنند، تأمین وفاداری به نظام با پرداخت پول یا تأمین فرصت‌ها، توجه و تأمین منافع اقلیت سرمایه‌دار در عین حمایت از حقوق اکثریت، توجه به منافع حزب یا گروه حامی و مانند آن.

ج) قدرت و اقتدار مشروع که از اجزای اصلی هر نهاد سیاسی‌اند، هر چند ریشه‌های قوی و مستحکمی داشته باشند، استهلاک‌پذیرند، حتی اگر به قول روسو در جامعه‌ای قدرت به حق و فرمانبری به وظیفه تبدیل شده باشد، استهلاک‌پذیری خاصیت ذاتی قدرت است (زواری، ۱۳۸۳). میزان و سرعت این استهلاک نیز منوط به عوامل و شرایط درونی و بیرونی است. صاحب‌نظران مدیریت راهبردی بر این باورند که هر ساختاری برای حفظ بقای خود باید به ایجاد تغییر در عناصر و نه در ساختار خود اقدام کند، چراکه تغییر در ساختار موجب استحاله می‌شود و نظام جدیدی را به وجود می‌آورد که با هدف تحت عنوان ثبات و بقای نظام مغایرت دارد و به همین دلیل تغییر باید در سطح عناصر هر نظام صورت پذیرد تا هر جزئی از آن نظام بتواند بار دیگر به احیا و تقویت خود پردازد. از این‌رو تغییر عناصر در چارچوب ساختار هر نظام برای بقای آن امری ضروری است، اما میزان این تغییر به عوامل درونی و بیرونی بستگی دارد (همان). بر این اساس استهلاک قدرت سیاسی و بالتبع مشروعیت وی می‌تواند شتاب بگیرد یا کنترل شود.

د) دولت‌ها همواره با تغییر و تحولشان ارزش‌های جدیدی را خلق می‌کنند. از نظر هابرماس دولت‌ها و سیستم‌های درونی موجود در آنها پیوسته در حال تحول، توسعه و تغییرند. دولت به‌مثابه موجود زنده‌ای پیوسته در معرض تغییر و تحول است. لیکن در این جریان ممکن است تحول ساختارهای هنجاری با هم تضاد پیدا کنند. به عبارت دیگر، ممکن است «ارزش‌های» جدیدی از دل تحولات ساختاری و

هنجاری دولت متولد شوند که ارزش‌های قبلی یا به نوعی موجه موجود در سیستم را محدود کرده، نقد کنند یا سر ناسازگاری با آنها را داشته باشند. البته این تحولات نیز محصول طبیعی خود سیستم هستند (هاو، ۱۳۸۷: ۹۱). برای مثال مداخله دولت مدرن در فعالیتهای اقتصادی می‌تواند به‌عنوان تغییر و تحول ساختاری در سیاست تلقی شود، ولی این امر سبب افزایش کنترل و نظارت حوزه اداری و اجرایی بر حوزه اقتصاد می‌شود و در عین حال از یک سو تقاضا برای اثبات و توجیه این امر از سوی دولت برای حفظ مشروعیت را افزایش می‌دهد و از سوی دیگر تقاضا برای مداخله بیشتر در قالب برنامه‌های رفاه اجتماعی و در جهت غلبه بر زیان‌های اجتماعی را که نظام اقتصادی به بار آورده است، توسعه می‌بخشد.

۲. خصوصی شدن حقوق عمومی (Praitization of public law)

در مورد بحران مشروعیت هابرماس می‌گوید که جوامع غربی سعی کرده‌اند با استفاده از «عقلانیت ایزاری» و روش‌های بازار نوسانات اقتصادی را به کنترل خود درآورند و به‌گونه‌ای بحران را به تأخیر بیندازند یا کنترل کنند. ولی این اقدام سبب گسترش بیشتر بحران به دیگر شاخه‌های حیات اجتماعی نیز شده است.

بدین گونه که دولت‌ها با وجود خواست خود در نظریه‌های غالب کنونی، در سطح اقتصادی برای تنظیم قواعد بازار در مسائل اقتصادی مداخله می‌کنند، اما با خواست‌ها و نیروهای متضاد مواجه می‌شوند. در واقع این خواست‌ها و «نیروهای متضاد» بحران مشروعیت را ایجاد می‌کند. یعنی از یک سو نیروی سرمایه خواستار کاهش سودبری به‌طور گسترده و نابودی ابزار اصلی قدرت نیست و از سوی دیگر، تقاضاهای فزاینده شهروندان انتظاراتی را پیش روی شهروندان قرار می‌دهد که دولت‌ها از عهده انجام دادن همه آنها بر نمی‌آیند (قادری، ۱۳۸۶: ۱۲۲).

بنابراین دولت سرمایه‌داری مدرن همواره در معرض خواسته‌های متعارض، متضاد و متناقض گروه‌های متعدد قرار دارد. برای مثال در حقوق مالیه عمومی، افزایش میزان مالیات‌ها و استفاده از آن در جهت خدمات اجتماعی به نارضایتی مالیات‌دهندگان و اعتراض آنها مواجه خواهد شد و کاهش آن نیز به رهاسازی و نقصان در امور عمومی منجر می‌شود. به همین دلیل گفته می‌شود دولت‌ها همواره با خواست‌های متضاد مواجه‌اند، یعنی نه می‌توانند بازار را به حال خود رها سازند و نه به تقاضاهای فزاینده پاسخ ندهند. همین مسئله خود سبب تغییر و تحول نظام‌مند در حقوق عمومی نیز می‌شود (قربانپور، ۱۳۹۱: ۸۴) که به نمونه بحران حقوق مالی اشاره شد.

در حقوق عمومی اقتصادی این بحث‌ها پیش از این در اختلافات میان کلاسیک‌ها (آدام

اسمیت) و دولت‌های رفاهی کینزی در بحث حدود مداخله دولت نشان داده شده است (هداوند، ۱۳۸۹: ۳۹). آسیب عدم مداخله، نابرابری، بهره‌کشی، انحصار، توزیع نابرابر ثروت، بیکاری، تورم سرسام‌آور، آلودگی محیط زیست، فقر و نابسامانی‌های اجتماعی است و آسیب مداخله، ناکارآمدی، خودکامگی، جانبداری، فساد، هزینه‌بر بودن دولت و قلمرو محدود بازیگران غیردولتی (همان). هابرماس در اثر خود با عنوان «دگرگونی ساختاری حوزه عمومی» این‌گونه موضوع را توصیف می‌کند که همزمان با آنکه دولت پا را از محدوده حقوق عمومی فراتر می‌گذاشت و همزمان با انتقال بخشی از وظایف دولت به بنگاه‌ها و مؤسسات و آژانس‌های نیمه‌رسمی و شرکت‌های مبتنی بر حقوق خصوصی که در واقع اندیشه نئوکلاسیک هایدک و نوزیک را شکل می‌داد، فرایند «عمومی شدن حقوق خصوصی» (Publicization of private law) کامل شد. اما بلافاصله بعد از آن به دلیل وجود تضادها و تناقض‌های موجود در جامعه سرمایه‌داری لیبرال روی دیگر این سکه یعنی «خصوصی شدن حقوق عمومی» (Privatization of public law آشکار شد (هابرماس، ۱۳۸۴: ۲۴۳) و ورود دولت به حوزه اعمال تصدی در پرتو اندیشه‌های مداخله‌گرانه حکایت از عمومی شدن حقوق خصوصی داشت. همواره چنین چرخه‌ای در نسبت مداخله دولت به عمومی یا خصوصی شدن حقوق منجر شده است.

در این میان «مشروعیت‌بخشی» تلاشی است که معمولاً از سوی دولت‌های مدرن صورت می‌گیرد تا به نوعی آسیب‌ها و جریان‌های بحران را کنترل کند. از نظر هابرماس «مشروعیت‌بخشی» نوع خاصی از فرایند موجه‌سازی دولت است. در جامعه لیبرال - سرمایه‌داری و مدل‌های مرسوم و پذیرفته‌شده اصولاً «مشروعیت» به‌طور «مشروط» به دولت اعطا می‌شود و مبنای مشروعیت نیز «مبادله بین انسان‌های برابر» است. در واقع مشروعیت‌بخشی، در جامعه سرمایه‌داری مدرن ابزاری است برای دوری‌گزیدن از تنش و تعارض و بهتر ساختن و حفظ ساختار طبقاتی و تأمین منافع متضاد و حفظ مشروعیتی که هر آن در معرض تحدید و تهدید قرار دارد. این فرایند برای هر نظام سیاسی که خواهان وفاداری توده‌ها و حمایت از مردم است، لازم و ضروری می‌نماید. به عبارت دیگر مشروعیت‌بخشی تلاشی است برای معتبر ساختن و تأیید ادعایی که یک نظام در زمینه مشروعیت دارد (هاو، ۱۳۸۷: ۷۶) و در نهایت شکل دادن به «مشروعیت دموکراتیک» است.

از دید هابرماس مشروعیت فرایندی تاریخی را پشت سر نهاده و پیوسته در حال تحول بوده است. بر این اساس مشروعیت نظام‌های سنتی را نمی‌توان با جنس مشروعیت دولت‌های مدرن مقایسه کرد. لیکن در جوامع سرمایه‌داری مدرن بحران مشروعیت نوع خاصی از بحران است که در پی بحران‌های معنایی و هویت بروز یافته است.

در نظر هابرماس بحران مشروعیت در واقع نتیجه طبیعی نحوه عملکرد سرمایه‌داری در جوامع مدرن است. سرمایه‌داری خودبه‌خود زمینه بروز بحران مشروعیت را فراهم می‌آورد. از نظر هابرماس پذیرش شکل خاصی از مشروعیت امری جدا از «توان موجه‌سازی» نهادهای موجود نیست و کاملاً با دلایل توجیه‌کننده‌ای که برای اثبات مشروعیت این نهادها می‌توان به کار گرفت، مرتبط است. بنابراین در نظر هابرماس «مشروعیت‌بخشی» به معنای «پذیرش دعواهای مشروعیت»، امری کاملاً عقلانی است.

نتیجه

در نظریه مدرن حقوق عمومی تا به امروزه دیدگاه‌های متنوع و متعددی را در زمینه قلمرو مداخله دولت شاهد بوده‌ایم. این دیدگاه‌ها به طور سنتی یا توجیه‌کننده مداخله یا نافی مداخله دولت بوده‌اند. در این میان هابرماس تحلیل قابل تأملی از ماهیت دولت مدرن دارد که بیشتر ناشی از مکتب فکری انتقادی وی از جامعه مدرن و قلمرو حوزه عمومی است. وی توانسته است برای نخستین بار رابطه مستقیمی میان مفهوم و قلمرو مداخله و کسری مشروعیت سیاسی دولت‌ها برقرار کند. وی از جمله فلاسفه‌ای است که در تحلیلی انتقادی از روابط موجود در جوامع سرمایه‌داری به‌ویژه در حوزه حقوق، سیاست، اقتصاد و فرهنگ به تناقضات آشکاری پای فشرده که مسئله اصلی دولت‌های سرمایه‌داری مدرن بود. بر این اساس می‌توان هابرماس را فیلسوف سیاسی ناقد سرمایه‌داری از نگاهی نو نامید. هرچند به لحاظ روش‌شناسی می‌توان نتیجه گرفت که هابرماس تصور مقبولی از «دولت» نداشته و مفاهیم متعددی را در این خصوص به کار برده است. به همین لحاظ می‌توان گفت که اصولاً هابرماس فاقد نظریه دولت باشد.

هابرماس در بحران مشروعیت نشان داد که چگونه با وجود شعارهای سرمایه‌داری مدرن و لیبرال، دولت در امور اجتماعی مداخله کرده و سرمایه‌داری سازمان‌یافته می‌شود و عقل‌ابزاری، دیوانسالاری عرصه عمومی، بحران مشروعیت سیاسی و سایر گرایش‌های بحرانی (هویت، عقلانیت، انگیزش، معنا، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و فرهنگی) را به‌وجود می‌آورد؛ بحران مشروعیتی که خودبه‌خود زاده نحوه سازماندهی دولت در جوامع کنونی است. او در توصیف انگاره‌های اجتماعی متناقض‌نما بر این مسئله تأکید می‌کند که چگونه دولت مجبور است منافع طبقه به‌خصوصی را تأمین و در عین حال وفاداری طبقه دیگر را تحصیل کند؛ شعار عدم مداخله بدهد و در عین حال برای کسب، توجیه و حفظ مشروعیت خود، دخالت خود را در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی افزایش دهد. هابرماس در تحلیل بحران مشروعیت، با رویکرد «آرمان‌گرایی هنجاری» موضوع را بحث می‌کند. وی دولت سرمایه‌داری مدرن را در برابر الگوی آرمانی خود قرار می‌دهد و بر این اساس آن را نقد، توصیف و تحلیل می‌کند.

جریانی که از منظر حقوقی هابرماس آن را خصوصی شدن حقوق عمومی و عمومی شدن حقوق خصوصی می‌نامد. عمومی شدن حقوق خصوصی، زائیده رجعت به گونه‌ای الگوی دولت رفاهی در جامعه لیبرال سرمایه‌داری و خصوصی شدن حقوق عمومی زائیده منطق درونی نظریه مدرن دولت در افول دولت رفاه و برآمدن دولت‌های سرمایه‌داری مبتنی بر نظریه‌های نئوکلاسیک است. از نظر وی این جریان متناقض‌نما در دولت مدرن ناشی از بحران مشروعیت و لزوم حداکثر کردن مشروعیت است. بنابراین بحران مشروعیت در جامعه سرمایه‌داری مدرن صرفاً بیان ضعف‌ها و بحران‌های آن نیست، بلکه پیامد انحراف دولت از الگوی هابرماسی دولت است؛ الگویی که در پی ایجاد و پایه‌ریزی «حقوق مشروع» برای تکوین و تداوم «قدرت مشروع» است.

منابع

۱. اسپرینگز، توماس، (۱۳۷۰)، فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، مؤسسه انتشارات آگاه، چ اول.
۲. پرهیزکار، غلامرضا، (۱۳۸۳) «یورگن هابرماس؛ گذری بر اندیشه‌های فیلسوف اجتماعی معاصر» *مجله معرفت*، مرداد ۸۳، ش ۸۰.
۳. حسینعلی نوذری، (۱۳۸۱)، *بازخوانی هابرماس*، انتشارات چشمه، چ اول.
۴. دومیشل، آندره و پی یر لولا میر، (۱۳۷۶)، *حقوق عمومی*، ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت‌پناهی، نشر دادگستر، چ اول.
۵. زواری، سید عبدالمجید، (۱۳۸۳) «هابرماس و بحران مشروعیت»، *باشگاه اندیشه*.
۶. قاضی، ابوالفضل، (۱۳۸۳)، *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی*، میزان، چ یازدهم.
۷. قربانپور، نوشین، (۱۳۹۲) تأثیر قلمرو حوزه عمومی بر مدل حقوق عمومی؛ مورد پژوهی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق عمومی، به راهنمایی علی مشهدی، سال تحصیلی ۹۱-۹۲.
۸. گرجی ازندریانی، علی اکبر، (۱۳۸۸)، *مبانی حقوق عمومی*، انتشارات جنگل، چ اول.
۹. گیدنز، آنتونی، (۱۳۸۶)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه حسن چاوشیان، نشر نی، چ اول.
۱۰. مایکل پیوزی، (۱۳۷۹)، *یورگن هابرماس*، ترجمه احمد تدین، انتشارات هرمس، چ اول.
۱۱. مایکل ایچ، لسانت، (۱۳۸۵)، *فیلسوفان سیاسی قرن بیستم*، ترجمه خشایار دیهیمی، نشر ماهی.
۱۲. موسوی، سید رضا، (۱۳۷۷)، «عقل و مشروعیت سیاسی از نظر ماکس وبر و هابرماس»

از عمومی شدن حقوق خصوصی تا خصوصی شدن حقوق عمومی: ... ۱۹۳

- مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۱۳۱-۱۳۲ مرداد و شهریور.
۱۳. مؤتمنی، منوچهر، (۱۳۸۴)، **حقوق اساسی**، تهران: میزان، چ سوم.
۱۴. هابرماس، یورگن، (۱۳۸۰)، **بحران مشروعیت**، ترجمه جهانگیر معینی، گام نو.
۱۵. هابرماس، یورگن، (۱۳۸۴)، **دگرگونی ساختاری حوزه عمومی**، کاوشی در باب جامعه بورژوازی، ترجمه جمال محمدی، نشر افکار، چ اول.
۱۶. هاو، ال ای، (۱۳۸۷)، **یورگن هابرماس**، ترجمه جمال محمدی، انتشارات گام نو، چ اول.
۱۷. هداوند، مهدی و دیگران، (۱۳۸۹)، **آیین‌های تصمیم‌گیری در حقوق اداری**، انتشارات خرسندی، چ اول.
۱۸. هولاب، رابرت، (۱۳۷۸)، **یورگن هابرماس نقد در حوزه عمومی**، مجادلات فلسفی هابرماس با پوپری‌ها، گادامر، لومان، لیوتار، دریدا و دیگران، ترجمه حسین بشیریه، نشر نی، چ دوم.
۱۹. هریسون، پل، (۱۳۷۹)، «نیکلاس لومان و نظریه نظام‌های اجتماعی» ترجمه یوسف ابادری، مجله ارغنون، ش ۱۷.
۲۰. یوسفی، علی، (۱۳۸۱)، «تأملی در مفهوم مشروعیت سیاسی»، **مجله دانشور**، شماره ۳۹، تیر ۱۳۸۱.
21. Cornelia Schneider, (2000), « The Constitutional Protection of Rights in Dorkin and Habermas' Theories of Democracy », *UCL Jurisprudence Review*, N2.
22. Chris Thornhill, (2007), **German Political Philosophy**, Routledge, First published.
23. Edgar, Andrew, (2006), **Habermas the key concepts**, Routledge, First published.
24. John F. Sitton, (2003), **Habermas and contemporary society**, Palgrave Macmillan Ltd, First edition: August.
25. Laughlin, Martin, (2010), **Foundations of Public Law**, Oxford University Pees.
26. Pünder, Hermann, Christian Waldhoff, (2014), **Debates in German Public Law**, Hart Publishing Ltd.
27. Scheurman, William E, (2008), **Frankfurt School Perspectives on Globalization, Democracy, and the Law**, Routledge, First published.
28. White, Stephen, (1995), **Cambridge Companion to Habermas**, Cambridge University Pees, First published.